



● مختار شکری پور

شعر و زندگی مولوی گرد

«سید عبدالرحیم تاوگوزی» متخلص به «معدومی» که در میان مردم گرد به مولوی مشهور است، در سال ۱۲۲۱ هجری در روستای «سرشاته» از توابع شهرستان «تاوگوز» کردستان عراق و در خانواده‌ای اهل فرهنگ و ادب و آیین به دنیا آمد. در اوان کودکی، پدرش به روستای «بیژاوه» که در نزدیکی‌های حلبچه واقع است کوچ کرد و در آنجا بود که قرآن را نزد پدر آموخت و بعد از آموختن قرآن به خواندن کتابهای معروف ادب فارسی و کتابهای صرف و نحو عربی روی آورد. بعد از مطالعه این کتابها به «پاوه» رفت تا در آنجا علوم دینی روزگارش را به رسم و اصول فقیه‌های آن دوران بیاموزد. مولوی بعدها در مدارس علوم دینی شهرهای دیگری چون: مریوان، سنندج، بانه، سلیمانیه، حلبچه و جوانرود به تحصیل پرداخت. مولوی در طی سالهایی که درس فقیه شدن می‌آموخت، در محضر اساتید بزرگ علوم دینی و کلامی از جمله، شیخ معروف نودهی، ملا صادق ته و یله بی، شیخ عبدالله خربانی، ملا محمد قاضی و عبدالرحمن نودشه‌ای کسب فیض کرد.

سرانجام مولوی از «ملا عبدالرحمن نودشه‌ای» که مفتی شهر سلیمانیه و پیش نماز مسجد «ملکندی» بود اجازه تدریس گرفت و در روستای «چروستانه» از توابع حلبچه شروع به تدریس کرد. ولی مولوی رهروی نبود که با طی کردن این مقاطع آرام گیرد و بدین ترتیب بود که دیری نپائید هوای سلوک عارفانه به سرش زد و غزالی وار دست از کتاب و مدرسه شست و برای طی طریق عارفانه به محضر «شیخ عثمان سراج الدین» خلیفه‌ی «مولانا خالد نقشبندی» رهسپار شد. شیخ عثمان سراج الدین در آن دوران بزرگترین عارفی بود که به ترویج تصوف و طریقت عارفانه در کردستان مشغول بود. مولوی به حکم ارادتی که نسبت به او یافته بود، از مریدان وی گردید و مدت بسیاری را در محضر ایشان به سلوک و طی طریق و ریاضت گذراند. بعد از چند سال به روستای «بیاویله» که روستایی در حاشیه حلبچه بود برگشت و بعد از مدتی دیگر آنجا را هم ترک کرد. مدتی نیز در روستای «گونه» اقامت کرد و سپس به «شمیران» رفت. در آن زمان شمیران توسط «شیخ علی عبایلی» اداره می‌شد. مولوی در آنجا توسط این شیخ بسیار مورد احترام واقع شد و «شیخ علی عبایلی» خدمات زیادی به این شاعر بزرگ کرد و مقام او را محترم شمرد ولی بعد از مدتی شمیران توسط «محمد پاشای جاف» از شیخ علی پس گرفته می‌شود و اداره آن را به فردی به اسم «عثمان خالد» واگذار می‌کند. این عزل و نصب باعث کوچ کردن «مولوی» از شمیران به سمت زادگاهش یعنی روستای «سرشاته» می‌شود. مولوی از آن پس دیگر توشه سفر نمی‌بندد و در همانجا می‌ماند تا اینکه در سال ۱۳۰۰ هجری وفات می‌یابد و در گورستان «صحابه‌ی» همان روستای سرشاته به خاک سپرده می‌شود.

«مولوی» سالهای پایانی زندگی اش را به سختی و در بیماری و نابینایی گذراند. رنجهای پایانی زندگی مولوی در دیوان اشعارش کاملاً منعکس شده و اشارات زیادی به سختی‌های او آخر عمرش کرده است. یکی از رنج‌هایی که مولوی در سالهای پایانی زندگی اش با آن روبرو شد، سوختن کتابخانه اش بود.

کتابخانه‌ای که کتابهای شعری و کلامی و فقهی زیادی را در آن جمع کرده بود. درگذشت «عنبر خاتون» همسرش نیز یکی دیگر از مصیبت‌هایی بود که مولوی در آن سالها با آن روبرو شد. او «عنبر خاتون» را بسیار دوست می‌داشته است و به همین خاطر در فراق و مرگ او شعرهای بسیاری سرود، و دچار حزن و اندوهی عمیق شد. از اینها گذشته «مولوی» ۷ سال قبل از مرگش نابینا شد و همین نابینایی باعث مرگش شد. داستان آن از این قرار است که «مولوی» برای ملاقات یکی از دوستانش به روستای «پریس» می‌رود. مولوی به خاطر نابینا بودنش سوار بر چهارپائی بوده و در هنگام برگشتن به هدایت‌کننده‌ی چهارپا می‌گوید: من نابینا هستم ولی شما مواظب باش زیرا بر سر راه ما درخت توتی هست که یکی از شاخه‌هایش کج است و ممکن است با آن برخورد کنم، به همین خاطر وقتی به آن رسیدیم به من بگو که مواظب باشم و سرم را پائین بگیرم ولی با وجود این تذکر، هدایت‌کننده‌ی چهارپا و همراه مولوی این قضیه را از یاد می‌برد و هنگام رد شدن چهارپا از زیر درخت توت، مولوی با سینه به شاخه‌ی کج همان درخت توت می‌خورد و بر زمین می‌افتد و آسیب می‌بیند. همین اتفاق پس از مدتی باعث مرگش می‌گردد.

از مولوی علاوه بر دیوان اشعارش کتابهای دیگری شامل، الفضیله، العقیده المرضیه و الفوائج به جا مانده است. الفضیله در بر دارنده‌ی ۲۰۳۱ بیت شعر عربی است. گویا این کتاب توسط یکی از شاگردان مولوی به نگارش درآمده است و متأسفانه برگ آخر این کتاب هم مفقود شده تا مشخص گردد نگارنده‌ی آن چه کسی بوده است ولی مقدمه‌ای از یکی از شاگردان مولوی به نام «ملا فتاح» در ابتدای این کتاب آمده است. کتاب دیگر مولوی یعنی «العقیده المرضیه» هم شامل ۲۴۵۲ بیت شعر کردی است که در سال ۱۳۵۲ هجری توسط «محمی الدین صبری النعمی» به چاپ رسیده است. مولوی این کتاب را برای شاگردانی که تازه دوران مقدماتی و ابتدایی علوم دینی را گذرانده‌اند نگاشته و در آن مباحث را به صورتی بسیار کوتاه و ساده نگاشته است تا شاگردان به آسانی مباحث مورد نظر را درک کنند. «الفوائج» هم کتاب دیگر مولوی است که به زبان فارسی است و شامل ۵۲۷ بیت شعر فارسی است. علاوه بر این کتاب، «مولوی» جزوه‌ای هم به فارسی دارد که در آن به بحث پیرامون اصول طریقت نقشبندی پرداخته است.

زمستان

● مولوی گُرد / ترجمه‌ی فایق رستمی تژاد

فصل زمستان شد از گردش چرخ آشکار	بهمن و کولاک شد زینت هر کوهسار
پنجه قدرت که ساخت کاخ بلند جبال	کرده به برفش سپید طاقچه و دیوار و غار
زرگر سرمای دی از ره صنعتگری	بسته به گوش نهال در شهین گوشوار
بهر نگاه عروس آینه بگرفت یخ	دوخته مه از پرند چادر زیبای یار
شاه نشین عروس مسند کاخ سپید	منتظر باده و ساقی سیمین عذار
نیست هراسی به دل از یخ و سرمای دی	داده حرارت به جان ذوق می خوشگوار
حکمت و سرمشق شد بهر حریفان مست	درد زیاران پیش مانده به ما یادگار
برده به دل نشئه جام می آتشین	خفته به یک پیرهن در دل گور و مزار
ورد زبان‌ها به سوز، دست طلب در نیاز	آن بفرست دعا وین بشود می گسار
رحمت حق دم به دم بر سر آزادگان	جام شراب از پی منتظران خمار
نوبت ما شد کنون سیر در این مرحله	فخر بود بنده را داغ خداوندگار